

بررسی انتقادات به «روش انتقالی» بلور در مورد نظریه «معرفت عینی» پوپر

هادی منتظر مقدم*

چکیده

کارل پوپر (Karl Popper) هدف علم را ارائه توضیحی رضایت‌بخش از آن چیزی می‌داند که نیاز به توضیح دارد. برای پوپر فعالیتی منتهی به تولید معرفت علمی می‌شود که معرفت عینی تولید کند و صدق آن در تطابق با واقعیت ارزیابی شود و از استدلالی معتبر نتیجه شده باشد. در واقع، می‌توان گفت از نظر پوپر عینیت از جمله هنجارهای شناختی‌ای است که دانشمند در فرایند تولید معرفت علمی برمی‌گزیند و معرفت تولیدشده این ویژگی را تجسم می‌بخشد. ارزش‌های شناختی (cognitive values) ملاک‌هایی‌اند که معرفت علمی را از باورها و هنجارهای اجتماعی متمایز می‌سازد. «ارزش‌های شناختی مشخصه (یا معیار) باور «خوب» (باوری که به‌نحو عقلانی پذیرفتنی باشد) و نظریه «خوب» (نظریه‌ای که به‌درستی پذیرفته شده باشد) هستند». به عبارت دیگر، با در نظر گرفتن ارزش‌های شناختی می‌توانیم نظریه خوب را از نظریه بد تشخیص بدهیم.^۱

اما از سوی دیگر دیوید بلور (David Bloor) با بررسی مفهوم عینیت در نظر پوپر و مطرح کردن نظر خود در این باره هنجار شناختی عینیت را از جنس هنجارهای اجتماعی قلمداد می‌کند و عینیت مفروض برای معرفت علمی را برآمده از هنجارهای جامعه علمی می‌پندارد. در این مقاله قصد دارم تا علاوه بر شرح مختصری از نظریه معرفت عینی پوپر و نظریه عینیت بلور، به برخی نقدهایی پاسخ دهم که از سوی مدافعان پوپر به نظریه بلور وارد شده است.

کلیدواژه‌ها: هنجار علمی، عینیت، ارزش شناختی، معرفت، کارل پوپر، دیوید بلور.

* کارشناس ارشد فلسفه علم، مدیریت علم و فناوری، صنعتی امیرکبیر، تهران، ایران،
hadimontazeri68@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۶/۲۷، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۹/۲۴

.۱

۱.۱ نظریه معرفت عینی پوپر

«معرفت عینی» نظریه‌ای است که پوپر درباره معرفت‌شناسی ارائه کرده است و تمرکز آن به جای بررسی «باور» بر روی خود «معرفت» است. به همین منظور پوپر می‌نویسد: «بدون جدی گرفتن واژه‌های جهان و عالم می‌توانیم سه جهان زیر را از هم متمایز کنیم: اول، جهان اشیای مادی یا فیزیکی، یا جهان حالات فیزیکی؛ دوم، جهان حالت‌های روانی یا وضعیت‌های آگاهی یا شاید تمایلات رفتاری منجر به عمل؛ سوم، جهان محتواهای عینی اندیشه» (Popper 1972: 106). منظور پوپر از جدی‌نگرفتن واژه «جهان» این است که با به‌کاربردن آن قصد ندارد به ویژگی‌های هستی‌شناسانه طرح پیش‌نهادی‌اش بپردازد.

وی در ادامه تصریح می‌کند که ارائه این نظریه به این معنا نیست که نباید جهان‌های خودمان را به گونه‌های دیگر شمارش کنیم. او دلالت این نظریه بر تفکیک حقیقی در خصوص هستی را بخشی از نظریه خود نمی‌داند و ادعایی در باب شمارش جهان‌ها ندارد. این تقسیم‌بندی و اصطلاح جهان سوم صرفاً برای سهولت در بیان منظور اوست. به عبارت دیگر، اگر بخواهیم استدلالی برای رد ادعای پوپر، یعنی ادعای بدیهی‌دانستن تمیز جهان‌ها از هم، صورت‌بندی کنیم باید توانایی ادراک بشر از محیط خارج از خود یا جنبه معرفت‌شناختی حالت‌های ذهنی یا وجود جهان سوم را مورد مناقشه قرار دهیم. می‌توان حدس زد از آن‌جاکه موارد اول و دوم مورد توافق تقریباً همه متفکران است، نقدها به نظریه معرفت عینی پوپر باید حول نقد به جهان سوم او باشد، که در واقع هم همین‌طور است.

در کلام پوپر تفکیک جهان‌های فیزیکی و ذهنی و درهم‌کنش آن‌ها فرض شده است. اما جهان سوم چیست؟ محتویات آن را چه هویتی تشکیل می‌دهند؟ به‌اذعان پوپر، محتویات جهان سوم نظریات، گزاره‌ها، برهان، استدلال‌ات، محتویات کتاب‌ها و مجلات، و محتوای افکار علمی، شعری، و هنری خواهد بود.

او در ادامه برای جداکردن محتویات جهان سوم از محتویات جهان ذهنی توضیحی ارائه می‌کند؛ زیرا به نظر می‌رسد سریع‌ترین راه برای مخالفت با جهان سوم این باشد که محتویات جهان سوم قابل‌جای‌گیری در جهان دوم‌اند. پوپر در پاسخ آزمونی فکری طراحی و استدلال می‌کند که همه محتوای جهان سوم تحویل‌پذیر به محتویات جهان ذهنی نیست. او می‌گوید حالتی را در نظر بگیرید که همه ماشین‌ها و شناخت ذهنی ما از نحوه ساخت و

عملکرد آن‌ها از بین رفته‌اند، اما قابلیت فهم و کتاب‌خانه‌هایی که دستورالعمل ساخت ماشین در آن نگه‌داری می‌شود هنوز باقی است. هم‌چنین حالتی را در نظر بگیرید که علاوه بر ماشین‌ها و شناخت ذهنی، کتاب‌خانه‌ها نیز از بین رفته‌اند. آشکار است که در حالت اول بازسازی ماشین مدت بسیار کم‌تری نسبت به حالت دوم زمان خواهد برد. همین نکته نشان‌دهنده جنبه‌ای از استقلال برای محتویات جهان سوم است و پوپر با تکیه بر همین نکته میان محتویات این دو جهان تمایز قائل می‌شود.

وی ادعا می‌کند معرفت‌شناسی سنتی معرفت را به معنای امری ذهنی مطالعه می‌کند. به عبارت دیگر، معرفت‌شناسی سنتی وقتی از واژه «دانستن»، مثلاً در حوزه معرفت علمی، استفاده می‌کند آن را به منظور معرفتی استفاده می‌کند که در جهان ذهنی یا دوم اقامت دارد. اما پوپر مدعی است فعالیت علمی به معرفتی منتهی می‌شود که وجودی مستقل از جهان ذهن‌ها دارد و در جهان سوم ساکن است. در این صورت، کاربرد متعارف واژه «دانستن» شامل دانستن نظریات علمی، براهین علمی، و مسائل علمی نخواهد بود؛ چون کاربرد متعارف دانستن بر باور ذهنی فرد دلالت می‌کند، درحالی‌که پوپر نظریه علمی را معرفتی عینی می‌داند. این کاربردهای متفاوت دانستن مستلزم فرض وجود دو معنای مختلف برای معرفت است: «۱. معرفت به معنای ذهنی که عبارت است از حالتی از ذهن، یعنی وضعیتی که ذهن پس از قرارگرفتن در برابر محرک بیرونی می‌پذیرد؛ ۲. معرفت به معنای عینی که عبارت است از نظریات و مسائل و نظایر این‌ها... معرفت در این معنا مستقل از باور افراد به آن است... در واقع معرفتی است بدون شناسا» (ibid.: 108-109).

از ویژگی‌هایی که می‌توان برای توصیف جهان سوم آورد این است که حاصل فعالیت فکری و ذهنی بشر است؛ و این که جهانی خودمختار است، یعنی با وجود این که جهان سوم و دوم پیوسته با یکدیگر درهم‌کنش دارند، این جهان مستقل است و پس از ساخته شدن جدا از وجود شناسا یا سازنده‌اش باقی می‌ماند. درهم‌کنش مذکور میان جهان سوم و دوم عاملی است که به زعم پوپر باعث رشد معرفت عینی می‌شود.

۲.۱ نظریه بلور در باب عینیت

رویکردی که دیوید بلور به علم اتخاذ می‌کند بر پیش‌زمینه‌های اجتماعی علم و معرفت بشر و هم‌چنین رابطه این دو تمرکز یافته است. در این رویکرد، که «جامعه‌شناسی معرفت علمی» نام دارد، علاوه بر مواردی که ذکر شد، به تعیین محدوده تأثیر پیش‌زمینه‌های فرهنگی

– اجتماعی در معرفت نیز پرداخته می‌شود. همین موضوع باعث می‌شود تصویر ارائه‌شده از فعالیت علمی توسط بلور با آنچه پیش‌ازاین از پوپر خوانده‌ایم متفاوت باشد. توصیف وی بر نقش هنجارهای جامعه علمی تأکید دارد و برخلاف روش‌شناسی علم پوپر، تعامل اجتماعی دانشمند تحت ساختارهای اجتماعی نهادهای علم را بستر شکل‌گیری علم می‌داند. همان‌طور که از بلور خوانده‌ایم (Bloor 1974)، به نظر می‌رسد ریشه این اختلاف در تبیین فعالیت علمی را بتوان در اختلاف مفهوم عینیت و معرفت عینی، بین این دو جست‌وجو کرد.

«نظریه جامعه‌شناختی عینیت» عنوان مقاله‌ای است که بلور در آن به شرح مفهوم عینیت و معرفت عینی پرداخته و نظریه‌ای برای عینیت مطرح کرده است. نظریه عینیت بلور به این ترتیب است: «عینیت امری اجتماعی است» (Bloor 1984). او پس از توضیح مختصری درباره ویژگی‌های معرفت عینی دلایل خود برای این صورت‌بندی از عینیت را ذکر می‌کند که در ادامه این بخش آن‌ها را بررسی می‌کنیم.

باتوجه به رویکردی که بلور در مورد عینیت اتخاذ کرده است، نباید از او انتظار داشت معنای واژه عینیت را برای ما مشخص کند؛ چون به همان ترتیبی که وی عینیت را امری اجتماعی می‌داند، به تبع مرجعی که معنای واژه بر آن دلالت کند نیز باید امری اجتماعی باشد. بلور از این مسئله آگاه است؛ بنابراین آنچه در کلام وی در باب معنای عینیت مشاهده می‌شود کاربرد واژه عینیت است. بر همین اساس، او در ابتدای مقاله ویژگی‌هایی را معرفی می‌کند که به زعم وی کاربرد غالب واژه عینی‌اند. نزد وی «باوری که عینی است باوری است که به هیچ فردی تعلق ندارد و مانند حالات ذهنی یا ترجیحات شخصی متنوع نیست» (ibid.: 229). او در ادامه وجهی خارجی و شیء‌مانند برای باور عینی قائل می‌شود.

بلور در توضیح نظریه خود بیان می‌کند که منظور از اجتماعی بودن یا جامعه‌شناختی بودن عینیت این است که «خصایص غیرشخصی و ثابتی که به برخی باورهای ما نسبت داده می‌شود و هم‌چنین آن حسی از واقعیت که به ارجاعاتشان نسبت داده می‌شود به این دلیل است که این باورها از نهادهای اجتماعی برآمده‌اند» (ibid.). بنابراین باتوجه به کاربرد واژه عینیت در کلام بلور و توضیح او از نظریه‌اش می‌توان نتیجه گرفت که نزد وی نظریه‌ای در مورد عینیت که ثبوت و غیرشخصی بودن باور و قواعد منتج به باور را تبیین کند نظریه عینیت خوبی خواهد بود. همان‌طور که خود او تصریح می‌کند: «نظریه عینیت ابتدا باید ثبات شیء‌گونه باور را نشان دهد، و بعد، ثبات و

مشخصه‌های الزام‌آور خارجی استانداردها، قواعد، و روندهایی را که به کار گرفته می‌شود [تا باوری را عینی به حساب بیاوریم یا نه]» (ibid.).

بلور برای ساده‌تر شدن درک نظریه‌اش توجه ما را به دو قدم سازنده این نظریه جلب می‌کند؛ «قدم اول سازمان‌دادن و مقرر کردن مشخصاتی است که باید در امری دید تا شایستگی عنوان عینی را داشته باشد» (ibid.). او همانند پوپر باور دارد که برای اطلاق عینیت به امری، نشان‌دادن دو مشخصه «ثبوت» و «غیرشخصی بودن» در آن کفایت می‌کند. به ادعای او، می‌توان این دو مشخصه را در هنجارهای اجتماعی تشخیص داد. از نظر او، «فعالیت‌های مسلم گرفته‌شده‌ای که توسط گروهی تأیید شده‌اند کیفیت بیرونی بودن را برای افراد دارد» (ibid.). منظور وی از کیفیت بیرونی بودن همان ویژگی ثبوتی است که برای امر عینی لازم است. هم‌چنین، او اضافه می‌کند: «این فعالیت‌ها [یعنی فعالیت‌های پذیرفته‌شده] ثبات بسیار بیش‌تری از تمایلات متغیر افراد دارد». بنابراین، با توجه به توصیفی که بلور از هنجار اجتماعی می‌دهد، چون هنجارهای اجتماعی را گروهی از افراد پذیرفته‌اند و بر سر آن‌ها به توافق رسیده‌اند ویژگی ثبوت را دارد و از آن‌جاکه نسبت به تمایلات افراد تغییر نمی‌پذیرد، ویژگی غیرشخصی بودن را نیز دارد. بنابراین شرایط کلی عینیت از نظر بلور برای هنجارهای اجتماعی برآورده می‌شود. او قدم دوم را این‌گونه شرح می‌دهد: «معرفی کردن امر عینی به وسیله لوازم جامعه‌شناختی» (ibid.: 230). وی هنجارهای اجتماعی را حائز ویژگی‌های امر عینی می‌داند، اما در کنار آن باید شرایط و لوازم تشخیص هنجار نیز معرفی شود. تعامل اجتماعی و توافق اجتماعی بر سر آن‌ها لوازم اجتماعی‌ای خواهد بود که برای شناساندن امر عینی [هنجارها] به کار می‌رود.

بلور در ادامه تلاش می‌کند تا رویکرد خود به عینیت را پذیرفتنی‌تر از سایر نظریات در این حوزه نشان دهد. برای این کار به سراغ یکی از مهم‌ترین نظریات موجود، یعنی نظریه سه جهان پوپر، می‌رود و در مقایسه با آن سعی در استدلال به نفع نظریه خود دارد. تا این‌جا فقط نظریه عینیت بلور را توضیح دادیم و نشان دادیم که این نظریه می‌تواند شرایط کلی برای عینیت را برآورده کند؛ اما صرف ارضای این شرایط توسط نظریه دلیل خوبی برای پذیرفتن نظریه بلور نیست، چون نظریه عینیت پوپر هم می‌تواند پاسخ‌گوی این شرایط باشد. «قابلیت تعبیر به زبان هر دو نظریه باعث می‌شود انتخاب نظریه صرفاً به ترجیحی اصطلاح‌شناختی تنزل یابد» (ibid.: 233). از سوی دیگر، بلور نظریه عینیتی که فقط ویژگی‌های امر عینی را نشان دهد نظریه خوبی نمی‌داند. چون از نظر او ممکن است امور عینی بر حالت‌های متفاوتی از عینیت دلالت کند و نظریه عینیت باید بتواند آن را نشان

دهد؛ یعنی هنگامی که بخواهیم به معرفت عینی باور داشته باشیم، آن معرفت عینی می‌تواند حالت‌های متفاوتی از عینیت را در بر بگیرد. در این حالت، لازم است نظریه عینیت حالت امر عینی را نیز مشخص کند. در بخش بعد، بحث بلور در مورد حالت‌های عینیت را توضیح می‌دهم و حالت عینیتی را که نظریه بلور بر آن دلالت می‌کند شرح خواهم داد.

۱.۲.۱ حالت‌های عینیت

مسئله دیگری که بلور در ادامه بررسی خود از عینیت به آن می‌پردازد حالت‌های عینیت است. او این بحث را مهم می‌داند که امر عینی بر چه حالت و گونه‌ای از انواع عینیت نزد افراد دلالت می‌کند. طرح این مسئله در ضمن حاکی از این است که نزد وی عینیت می‌تواند متنوع باشد، درحالی‌که در نظر بسیاری امر عینی معادل با امر واحد و تغییرناپذیر است. بلور در این باره در مقاله «نظریه جامعه‌شناختی عینیت» می‌گوید: «اگر همانند طرف‌داران کانت عینیت معرفت را به ساختار تغییرناپذیر ذهن نسبت دهیم، یا همانند مدافعان پوپر به قلمرو جهان سومی نسبت دهیم که آن را به‌تصرف خود درآورده‌اند، صحبت از چگونگی عینیت بی‌معنا خواهد بود» (ibid.: 237).

او پیش‌نهاد می‌کند (ibid.: 236-238) دو قبیله را در نظر بگیریم. در هر قبیله مؤمنانی به خدایی جداگانه زندگی می‌کنند. خدای یک قبیله نزدیک و حاضر است و هرکسی دست‌رسی مستقیم به او دارد. خدای فرضی قبیله ما مستقیماً با مؤمنان سخن می‌گوید و سریعاً در قلب فرد حاضر می‌شود تا او را راه‌نمایی کند. خدای قبیله دیگر دور و غایب است. تماس با او فقط از طریق مناسک پیچیده و میانجی‌گری گریزناپذیر روحانیت ممکن است. این خدا به نیت درونی مؤمنان اهمیت کمی می‌دهد؛ اما به‌طور خودکار، نمایش زهد و تقوا و فرمان‌برداری صوری را پاداش می‌دهد و طغیان را مجازات می‌کند. وضعیت تشریح‌شده جایی است که بلور تصریح می‌کند: «تفاوت در باور وجود دارد، اما این تفاوت ممکن است به‌گونه‌های [متفاوت] عینیت مرتبط باشد» (ibid.: 237).

فرض کنید در یکی از این قبایل توصیف خداوند به موجود دارای بدن کفر تلقی شود، اما در قبیله دیگر نه‌تنها خدا دارای بدن است، بلکه شمایل او هم مشخص است. بلور از این مثال نتیجه می‌گیرد که آنچه با آن مواجهیم تفاوتی بنیادی در باور است. تفاوتی که به‌زعم او تفاوت در اصول و مبانی است، نه فقط تفاوت در بیان صورت‌بندی نهایی باور. باور به خدای دارای بدن و باور به خدای بدون بدن، علاوه‌براین که با یک‌دیگر تفاوت دارد، حاکی از تفاوتی در مورد مبانی وجود خداست. مثلاً بلور در این

مورد به این نکته اشاره می‌کند که در یک قبیله روح و ماده از یکدیگر جدایند و در قبیله دیگر به راحتی درهم تنیده‌اند.

به نظر می‌رسد وی قصد دارد توجه ما را به این مسئله جلب کند که ممکن است نوع نگاه به امر عینی متفاوت باشد. بلور مقصود خود را با پرسیدن سؤالاتی نظیر «آیا واقعیت قابل مشاهده برای چشم است یا تنها به رؤیت نیروی عقلانی تربیت یافته می‌رسد؟» (ibid.) روشن تر می‌سازد. این یعنی اگر فردی که هر واقعیتی فرای تجربه را انکار می‌کند امری را عینی تشخیص بدهد، به تبع آن، آن امر عینی را قابل مشاهده خواهد دانست، چون همه آن چه واقعیت به شمار می‌آورد قابل مشاهده است. اما ممکن است فردی که به واقعیت فرای تجربه قائل است امر عینی‌ای را که قابل مشاهده نباشد نیز بپذیرد. در این صورت، امر عینی دو حالت مشاهده‌پذیر و مشاهده‌ناپذیر به خود می‌گیرد. نظریه عینیت باید مشخص کند که امر عینی به چه حالتی عینی است. مقصود بلور این است که آنچه ما عینی به حساب می‌آوریم وابسته به پیش فرض‌های متافیزیکی مان خواهد بود، چون همان‌طور که در مثال قبیله‌ها دیدیم، باور هر دو قبیله شرایط کلی عینیت را برآورده می‌کند، اما مشخص است این عینی بودن ویژگی‌های متفاوتی دارند. در واقع نظر بلور این است که فارغ از صادق یا کاذب بودن باورهای دو قبیله، برای حکم به این که چه معرفتی عینی است و چه معرفتی نه، باید انواع عینیت‌هایی در نظر گرفته شود که گروه‌های مختلف ممکن است به آن قائل باشند. نتیجه این حرف این می‌شود که اگر بخواهیم به دسته‌بندی پوپر از جهان‌ها متعهد باشیم، باید چند جهان سوم داشته باشیم، مثلاً جهان سوم الف برای گروه الف و جهان سوم ب برای گروه ب. بلور مواردی چون ادراک واقعیت توسط فرد، طریقه حصول باور، و غیره را مقدم بر عینی بودن باور می‌داند.

۲.۲.۱ راه حل بلور: روش انتقالی

پس از بررسی مفهوم عینیت نزد بلور می‌توانیم پاسخی را بررسی کنیم که او برای حل مشکلات نظریه پوپر ارائه می‌کند. وی در مقاله‌ای به نام «ابهام‌زدایی از معرفت عینی پوپر» تفسیر خود از مفهوم معرفت عینی پوپر را ارائه می‌کند و سپس نقد خود را به آن وارد می‌نماید و در ادامه با استفاده از «روش انتقالی» نظریه پوپر را بازنویسی می‌کند.

بلور بحث خود را با بررسی کاربرد واژه «عینی» آغاز و به این نکته اشاره می‌کند که پوپر منظور خود از کاربرد واژه عینی را روشن نکرده است. اما بلور با مدنظر قرار دادن ادراک عقل سلیم از واژه‌ها نشان می‌دهد که تمایز بین کاربردهای گوناگون می‌تواند ما را در

شناسایی مسئله پایه‌ای‌تر راه‌نمایی کند، و در نتیجه مسیری برای رسیدن به پاسخ فراهم آورد. بلور در توضیح ضرورت پرداختن به کاربرد واژه عینی می‌گوید: تفکر عقل سلیم کاربردهای مهمی از تمایزات را یادآور می‌شود. بین «معرفت و باور»، «واقعی و تصور»، و ... تمایزاتی وجود دارد که در کلام بلور «تمایزات عینی» نامیده شده‌اند. این تمایزات مشخصه‌های عینی بودن مثل «معرفت» و «واقعی» و ذهنی بودن مثل «باور» و «تصور» را معرفی می‌کند.

مجموعه این تمایزات و مفاهیم تصویری از انسان، هم به‌عنوان تعامل‌کننده با آن‌ها و هم به‌عنوان تنظیم‌کننده محیط خود، به‌دست می‌دهند، محیطی که هم به‌اندازه کافی پایدار دانسته شده است تا بتوان آن را آموخت و هم به‌اندازه کافی مستقل که در توصیفش اشتباه رخ بدهد (Bloor 1974: 65-66).

کاربرد مفهومی مثل «معرفت» قصد ما برای اشاره به خود امر شناخته‌شده فارغ از شناسا را بیان می‌کند و کاربرد مفهومی مثل «باور» قصد ما برای اشاره به امر شناخته‌شده توسط شناسا را. تمایزات عینی به تمایزاتی اشاره دارد که کاربرد ما از مفاهیم این‌چنینی را براساس حضور یا عدم‌حضور شناسا مشخص می‌کند. اما برای پوپر تمایز موجود میان مفاهیم معرفت و باور بر عینیتی فارغ از کاربرد آن‌ها در گفت‌وگوهای روزانه دلالت می‌کند.

به‌اذعان بلور، پوپر در بخشی از نظریه معرفت عینی خود، برای اشاره به تمایز میان باور و معرفت، از این تمایزات عینی استفاده کرده است. اما همان‌طور که گفته شد، این تمایزات عینی تنها کاربرد متفاوتی از مفاهیم معرفت و باور را مشخص می‌کند. نظریه پوپر، علاوه بر بحث درباره تمایزات عینی، درباره وجود قلمروی صحبت می‌کند که برای به‌کاربردن مفاهیم عینی ضروری است. همان‌طور که در بخش پیش هم دیدیم، پوپر نظریه عینیت و نوع نگاه خود به معرفت عینی را در کتاب معرفت عینی: برداشتی تکاملی شرح داده است. تعریف او از معرفت عینی وجود سه چیز (سه جهان) را فرض می‌گیرد:

دو جهان فیزیکی و ذهنی، که با عقل سلیم آن‌ها را متمایز می‌بیند، و جهان سوم.
به‌اذعان بلور:

کیفیات صدق، اعتبار، و ارتباطی که رویکرد عینی (مثلاً حصول معرفت یا استنتاج صدق از روش‌شناسی عینی) برجسته می‌کند پوپر را به این سمت سوق داد که قلمروی از هویات را تعریف کند که این هویات وجود مستقل دارند. گزاره‌ها، نظریات، استدلال‌ها، دلایل، و غیره در این زمره قرار می‌گیرند (ibid.: 66).

پوپر در بیان تمایز بین این قلمرو سوم و دو جهان دیگر از تمایزاتی سخن می‌گوید که به اعتقاد بلور همان تمایزات عینی‌اند. او برای مثال می‌گوید ایده و تصور چیزی نیست که در مالکیت خصوصی کسی باشد و می‌توان ادعا کرد که ایده به صورت بیناذهنی وجود دارد. پوپر محتوای مسائل و موضوعات ایده در ذهن و تصور را متعلق به جهان دوم یعنی جهان ذهنی می‌داند و از این جهت برای «ایده» و «ایده در ذهن افراد» تمایز قائل می‌شود. این تمایز برای او تمایز میان جهان ذهنی و جهان ایده‌هاست. بلور ادعا می‌کند این تمایز مطابق با عقل سلیم است، همانند تمایزی که میان معرفت و باور وجود دارد. معرفت و باور فقط بسته به نقشی که می‌پذیرند کاربردهای متفاوت دارند. نتیجه سخن پوپر این است که کاربرد روزانه و معمولی برخلاف کاربرد علمی، به‌طور مناسب، تمایز بین معرفت و باور را ترسیم نمی‌کند. اما به پیش‌نهاد بلور و با در نظر گرفتن مفهوم تمایز عینی می‌توان دریافت که به اشتباه افتادن درباره معرفت و باور بخشی از کاربرد عمومی نیست. بلور وجود چنین تمایزی را می‌پذیرد، اما نحوه تشخیص معرفت عینی را به‌نحو دیگری توضیح می‌دهد.

او در توضیح برداشت خود از نظریه عینیت پوپر می‌گوید: «برای پوپر معرفت مانند بنای ساختمانی است که از طرفی توسط انسان ساخته می‌شود، اما از طرف دیگر بدون وابستگی به انسان به حیات خود ادامه می‌دهد» (ibid.: 68). می‌توان ویژگی‌های این بنا را مطالعه کرد. این ساختمان برای پاسخ به دغدغه سازندگان آن بنا شده است، اما با این حال می‌تواند باعث مسائل و مشکلاتی متفاوت برای دیگران شود. مهم‌تر از همه، آثار تعاملی متقابل بر سازندگان خود دارد. نکته چنین تشبیهی این است که به تعبیر بلور، ساختنی بودن مفهوم معرفت را برجسته می‌کند. همان‌طور که ساختمان به محض ساخته شدن مستقل از سازنده خود وجود می‌یابد، معرفت عینی نیز چنین خواهد بود. معرفت را می‌توان مطالعه کرد، بدون این که نیاز به مطالعه منشأ آن باشد.

بلور مثالی را که پوپر در کتاب معرفت عینی، برداشت تکاملی مطرح کرده است بررسی می‌کند:

وقتی از «دیدن» شیء فیزیکی سخن می‌گوییم، منظورمان درگیر شدن چشم در فرایند دیدن است. در همین حال وقتی در برابر عدد یا صورتی هندسی قرار می‌گیریم هم از واژه «دیدن» استفاده می‌کنیم، اما در این‌جا منظور این است که علاوه بر فرایند درگیر شدن چشم، ارتباطی بین ذهن و موجودیت قابل فهم عدد یا صورت هندسی است. دیدن عدد یا صورت هندسی به معنای درگیر شدن چشم در فرایند دیدن نیست، بلکه کاربردی استعاری از وجود پیوندی واقعی بین ذهن و شیء قابل فهم عدد است (Popper 1972: 155).

همان‌طور که با دیدن جسم فیزیکی وجودی برایش در خارج از خود در نظر می‌گیریم، این پیوند بین ذهن و موجودیت قابل فهم حاکی از وجود آن موجودیت قابل فهم خواهد بود. بلور، در مواجهه با این تحلیل، شکل و الگوی نظریه و هم‌چنین رابطه امر شناخته‌شده با شناسا را می‌پذیرد، اما به‌جای تأیید جهان سوم پوپر و اقرار به وجودش نظریه دیگری ارائه می‌کند.

او راهی پیش‌نهاد می‌کند تا این الگو بدون ظهور این جهان‌های متافیزیکی دریافت شود، الگویی که در آن تمایزهای ذکر شده در بندهای بالا حفظ شود. او پاسخ جای‌گزینش را با استفاده از «روش انتقالی» معرفی می‌کند.

نظریه معرفت‌عینی پوپر ساختاری متافیزیکی معرفی می‌کند. بنابر اظهار بلور، این ساختار به این صورت است که در آن، برای مثال، افراد در جایی بین دو قلمرو دیگر قرار گرفته‌اند، تمایزاتی بین قلمروها قابل اشاره است، و هم‌چنین این قلمروها به‌نحو خاصی با یکدیگر ارتباط دارند.

پوپر از این ساختار برای ارائه تبیینی درباره معرفت استفاده می‌کند و هم‌چنین، ضمن به‌کاربردنش، هویتاتی را می‌پذیرد، از جمله این که او می‌پذیرد برای صحبت درباره معرفت‌عینی وجود جهان سوم ضروری است؛ روش انتقالی فروکاستی است که با معادل قرار دادن یک قلمرو، یعنی جهان اجتماعی، با قلمروی دیگر، یعنی جهان سوم، سعی دارد تعداد هویتاتی را که وجود مستقلی برای آن‌ها در نظر گرفته شده است تقلیل دهد. در این روش فرض بر این است که ساختار متافیزیکی نظریه پوپر (و هم‌چنین ساختار متافیزیکی فروکاست‌یافته) درباره امور واقعی‌اند؛ یعنی می‌توان با استفاده از این ساختار تبیین‌مدنظر درباره امری را که موضوع جست‌وجوهایمان است ارائه کرد. هم‌چنین فرض دیگر در این روش این است که با به‌کار بستنش آنچه ساختار سعی در تبیین آن دارد (در این جا معرفت) به‌نحو غیرمبهم بیان می‌شود. یعنی برای مثال اگر معرفت را با استفاده از ساختاری تبیین کنیم که جهان اجتماعی به‌جای جهان سوم پوپر، که به تعبیر بلور وجودی مبهم دارد، در آن قرار گرفته باشد، آن‌گاه معرفت در این ساختار جدید به این علت که در آن هستی‌شناسی مبهم حذف شده است تبیین بهتری خواهد داشت.

پس می‌توان گفت کاربرد صحیح روش انتقالی بر روی نظریه معرفت پوپر نیازمند تحقق دو شرط است: ۱. بلور باید نشان دهد ساختار نظریه جای‌گزین با ساختار نظریه پوپر معادل است؛ ۲. ابهام جهان سوم پوپر در انتقال نظریه برطرف شده است.

ابتدا دلایلی را مرور می‌کنیم که بلور برای مبهم‌دانستن جهان سوم ذکر می‌کند. وی می‌گوید: پوپر در بخشی از توضیحات خود دربارهٔ جهان سوم به «استقلال» این جهان می‌پردازد و آن را به‌مثابهٔ ساختمانی معرفی می‌کند که توسط انسان ساخته می‌شود، اما وجودش از سازندهٔ آن مستقل است. ویژگی شیء‌گونهٔ معرفت در مثال دیدن جسم فیزیکی توسط پوپر شرح داده شده است. پوپر در اشاره به موجودیت‌های قابل فهم (که در مثال ذکر شده است) می‌گوید: ما با چنین موجودیت‌های قابل فهمی کار می‌کنیم، «به‌طوری‌که گویی اشیای فیزیکی اند» (ibid.: 163). اما بنابر نظر بلور، این مثال تنها رابطهٔ واقعی میان معرفت (یعنی موجودیت قابل فهم در مثال دیدن) و باور ذهنی (یعنی فهمی که در مثال دیدن از موجودیت قابل فهم شکل می‌گیرد) را بیان می‌کند، رابطه‌ای که در نظر پوپر بین جهان ذهنی و جهان سوم برقرار است. هم‌چنین مثال ساختمان تنها تمایز عینی میان معرفت و باور ذهنی را نشان می‌دهد، تمایزی که گفتیم کاربرد مفاهیم «معرفت» و «باور» بیان می‌کند. پس صرف بیان این مثال‌ها نمی‌تواند وجود جهان سوم را توجیه کند. علاوه‌براین، مشخص نیست مفهوم جهان سوم آیا فقط قلمروی است که برای بیان تمایز معرفت از باور ذهنی مورد استفاده قرار می‌گیرد یا جهانی است که محتویات آن ویژگی شیء‌گونه دارند؟ به‌بیان بلور، مشخص نیست جهان سوم چه حالتی از بودن یا عینیت دارد. این که جهان سوم جهان گزاره‌ها، نظریات، و... است توضیحی نمی‌دهد از این که این‌ها چه هویتی‌اند و چه حالتی از عینیت دارند. توضیحی که بلور جای آن را در نظریهٔ پوپر خالی می‌بیند و از همین رو، جهان سوم را مفهومی مبهم به حساب می‌آورد.

بلور معتقد است که قراردادن جهان اجتماعی به‌جای جهان سوم این ابهامات در ساختار نظریهٔ پوپر را برطرف می‌کند. بلور می‌گوید: افراد مشاهدات خود را با استفاده از مفاهیمی مطرح می‌کنند که جامعه فراهم می‌کند. به‌عبارت‌دیگر، جهان را با این مفاهیم می‌بینند. مثلاً ممکن است در مواجهه با یک بیمار بگویند: «او توسط ویروس آلوده شده است» یا بگویند: «او تحت تأثیر روحی ناپاک قرار گرفته است». ممکن است این قضاوت‌ها براساس هوش و تجربیات افراد متفاوت باشد، اما مفاهیمی که با استفاده از آن می‌اندیشند نشئت گرفته از وضعیت ذهنی آنان نیست. این مفاهیم برآمده از دامنه‌ای عمومی است که حین تعاملات اجتماعی در ذهن افراد نقش بسته است» (Bloor 1974: 71). جهان اجتماعی هنجارها یعنی استانداردها، قاعده‌ها، و روندهای پذیرفته‌شدهٔ خود را شرح می‌دهد و این، همان‌گونه که بلور نشان داد مفاهیم چه‌طور نشئت گرفته از جامعه‌اند، نشان می‌دهد معرفت برآمده از جهان اجتماعی است.

حال بلور باید نشان دهد که معرفی جهان اجتماعی به جای جهان سوم ساختار نظریه پوپر را حفظ می‌کند. پس به بیان ویژگی‌های ساختاری نظریه بلور می‌پردازیم، یعنی ویژگی‌هایی که بلور در ساختار نظریه پوپر تشخیص داده است. در ساختار نظریه بلور افراد بین دو قلمرو، که در این جا جهان طبیعت و جهان اجتماعی است، قرار گرفته‌اند. تمایز میان این قلمروها متناظر با تمایزاتی است که پوپر برای جهان‌های خود در نظر گرفته است. هم‌چنین رابطه‌هایی که پوپر برای جهان‌های خود ترسیم می‌کند متناظر با رابطه‌هایی است که ساختار نظریه بلور آشکار می‌سازد. جامعه بر فرد اثر می‌گذارد و فرد در طبیعت اثر می‌گذارد. تنها از طریق عمل فردی است که هنجارهای اجتماعی می‌توانند در طبیعت تأثیر بگذارند، یعنی بدون واسطه شدن فرد ارتباطی بین جامعه و طبیعت قابل تصور نیست.

بلور در نتیجه به کار بستن روش انتقالی جهان اجتماعی را جای‌گزین جهان سوم پوپر معرفی می‌کند و اذعان می‌دارد که بین دنیا‌های فیزیکی، روان‌شناختی، و اجتماعی تفاوت‌ها آشکار است، هم‌چنان که بین جهان‌های پوپر شکاف‌های هستی‌شناسانه واضحی قابل ذکر است. بلور در ادامه به برشمردن تشابهات بین روابط سببی بین جهان‌های پوپر و دنیا‌های پیش‌نهادی خود می‌پردازد. همان‌طور که معرفت ساخته انسان است و وقتی که به وجود آید مستقل به حیات خود ادامه می‌دهد، می‌توان گفت نقش افراد در تعاملات اجتماعی بر هنجارهای اجتماعی اثر می‌کند و هم‌چنین جامعه نیز بر فرد اثرگذار است. به‌طور مشابه، جهان اجتماعی ساخته انسان است و هم‌چنان اثر تعاملی خود را به افراد بازمی‌گرداند. بنابراین با به کار بستن این روش انتقالی می‌توان گزاره‌های مبهم نظریه پوپر را به گزاره‌های شفاف و قابل بحث تحویل برد. برای مثال، به جای این که بگوییم عمل ذهنی افراد ریشه در جهان سوم دارد، می‌توانیم بگوییم عمل ذهنی افراد ریشه در روابط اجتماعی و هنجارهای اجتماعی دارد.

البته بلور تصریح می‌کند همه مشخصه‌های نظریه پوپر در این روش منتقل نمی‌شوند. از جمله این موارد می‌توان به وضعیتی اشاره کرد که پوپر دانستن پیش‌فرض‌ها و زمینه دانشمند را لازمه فهم نظریه علمی می‌داند. این بیان به این معناست که معرفت عینی، که در این جا معرفت علمی است، برای فهمیده شدن نیازمند فهم وضعیت ذهنی دانشمند است. بلور می‌گوید: انتقال این مورد به طرح جای‌گزین پیش‌نهادی اش فهم نظریه علمی را وابسته می‌کند به درک منظر عامل این موقعیت؛ یعنی فهم هنجارها، سلايق، و علاقه‌مندی‌های گروه اجتماعی دانشمند لازمه فهم نظریه علمی است. به عبارت دیگر، جایی که برای پوپر جهان ذهنی در محتوای جهان سوم اثر می‌کند، برای بلور، جهان اجتماعی خود لازمه فهم محتوای جهان ذهنی دانشمند است.

بنابراین بلور با به‌کار بستن روش انتقالی ساختار و الگوی ایده پوپر را حفظ می‌کند، بدون این‌که نیاز باشد ماهیت و حالت وجودی جهان سوم پوپر را توجیه کند. هم‌چنین موارد مسئله‌ساز رویکرد پوپر با توضیح بهتری پاسخ داده می‌شود و نیز خطاهای آن فرصت تصحیح خواهند داشت.

۲. نقد دویت بر بلور

لری دویت (Larry W. DeWitt) در مقاله‌ای به‌نام «دریاب به‌کارگیری روش انتقالی توسط بلور بر روی جهان‌های پوپر» ادعا می‌کند:

تمام آنچه در نقدهای بلور با عنوان «هستی‌شناسی مبهم» آمده است کاذب است ... و هر ابهامی که بتوان به دیدگاه پوپر نسبت داد ابهامی مربوط به خود دیدگاه پوپر نیست، بلکه ابهاماتی است که مربوط به دیدگاه‌های دوگانه‌انگاری یا حتی ماده‌گرایی می‌شود (DeWitt 1975: 201-202).

در ادامه به بررسی این ادعاها خواهم پرداخت.

آنچه بلور را بر آن داشت تا با استفاده از روش انتقالی نظریه عینیت پوپر را فروبکاهد ابهاماتی بود که وی در جهان سوم پوپر تشخیص داد. این ابهامات از نظر وی این بود که پوپر قائل به وجود جهان سوم است، چون تمایز عینی میان معرفت و باور وجود دارد و این نمی‌تواند توجیهی برای وجود جهان سوم باشد. بنابراین وجود جهان سوم مبهم است. پس با استفاده از روش انتقالی آن را به جهان اجتماعی منتقل می‌کند. ابهام دیگر این‌که در نظریه پوپر حالت عینیت جهان سوم مشخص نیست. دویت نسبت‌دادن این ابهامات به نظریه پوپر از سمت بلور را نشئت گرفته از دو جزم می‌داند.

دیویت می‌گوید این‌که بلور تلاش کرده است تا با انتقال جهان سوم به جهان اجتماعی ابهام هستی‌شناختی (وجودی) آن را برطرف کند به‌دلیل این است که در نظر بلور هستی‌شناسی ما باید حداقلی باشد. حداقلی بودن هستی‌شناسی جزمیتی است که دویت در نقد بلور به پوپر به آن اشاره می‌کند. او می‌گوید: اگر این‌گونه نیندیشم (یعنی لزومی برای هستی‌شناسی حداقلی قائل نباشیم)، و بنا را بر این بگذاریم که هستی‌شناسی باید در سازگاری با معرفت‌شناسی ما باشد، آن‌گاه می‌توانیم جهان سوم پوپر را مبهم ندانیم. دویت در شرح توجیه خود برای ادعای اول به جزم جاافتاده‌ای اشاره می‌کند که مواضع هستی‌شناختی را نسبت به نسخه انتقال یافته آن به هستی‌شناسی‌ای حداقلی کنار می‌گذارد.

برای روشن تر شدن آنچه در سطر قبل «هستی‌شناسی حداقلی» خواندیم، می‌توان گفت هرچه هستی‌شناسی ما از الزامات و تقیدات هستی‌شناختی تهی‌تر باشد، آن هستی‌شناسی حداقلی‌تر است. او تمایل به چنین اجتنابی را ناشی از این ایده‌ی محافظه‌کارانه می‌داند که باید برای دوری‌جستن از خطا در مورد هستی‌شناسی‌مان به هستی‌شناسی‌ای حداقلی قائل باشیم. دویت البته مشابه این ایده را در مواضع و اصول معرفت‌شناختی شناسایی می‌کند، یعنی تمایلی در معرفت‌شناسی که رشد معرفت را محصور پایه‌های امن شناخت می‌داند و هرگونه ساختار شناختی مبهم را به اصطلاحات پایه‌ای فرومی‌کاهد. این جزمیت درباره‌ی هستی‌شناسی آزموده نشده است، بنابراین دلیل موجهی برای ما وجود ندارد که به آن پای‌بند باشیم.

دویت تصریح می‌کند: پوپر رشد معرفت را منوط به حدس‌های متهورانه و آزمون‌های سخت‌گیرانه می‌داند. او این موضع در برابر معرفت را منتج به اتخاذ رویکردی برای هستی‌شناسی می‌بیند. این رویکرد که دویت از آن با عنوان «هستی‌شناسی متهورانه» نام می‌برد نتیجه‌ی موردانتظار تهور در معرفت‌شناسی است. به این ترتیب، هستی‌شناسی متهورانه ملازم معرفت‌شناسی متهورانه است. پس می‌توان گفت: این هستی‌شناسی‌ها دل‌خواهانه نیست و صرفاً هستی‌شناسی‌ای که رؤیای اشیای کم‌تر دارد نباید بر هستی‌شناسی دیگری ارجحیت یابد. باید آنی را برگزید که هماهنگی و سازگاری بیش‌تری با شناخت ما دارد. در نتیجه، برای مبهم‌دانستن جهان سوم در قیاس با جهان اجتماعی بلور، به بحث جداگانه‌ای نیاز داریم که در آن ترجیح هستی‌شناسی حداقلی توجیه شود، نه این‌که تنها نشان دهیم جهان اجتماعی بلور هستی‌شناسی حداقلی‌تری از جهان سوم پوپر ارائه می‌کند. این‌که جهان سوم می‌تواند به هستی‌شناسی حداقلی منتقل شود دلیلی برای ابهام آن نیست.

دویت هم‌چنین به جزمیتی دیگر در اندیشه‌ی بلور اشاره می‌کند: وقتی ادعا می‌کنیم جهان سوم عینی است باید حالت عینی و وجودی آن توضیح داده شود. اما او می‌گوید پرسش از حالت عینی جهان سوم مربوط به عینی‌بودن یا عینی‌نبودن جهان سوم نیست؛ چراکه همین پرسش را می‌توان در مورد امور دیگر مطرح کرد، مثل این‌که حالت وجودی جهان اول چیست. اما با فرض این‌که حالت عینی جهان اول مشخص نیست، می‌توان درباره‌ی عینیت آن صحبت کرد. پس ابهام در حالت عینی جهان سوم و پرسش از آن مربوط به نظریه‌ی پوپر نمی‌شود، بلکه باید آن را در مباحث هستی‌شناسی‌ای که به حالت عینیت امور می‌پردازند جست‌وجو کرد.

بلور در بخشی از نقد خود به نظریه معرفت عینی پوپر و هم‌چنین پرداختن به صورت‌بندی نظریه معرفت خود از «حالت عینیت» سخن می‌گوید. در یکی از بخش‌های قبل به اختصار توضیحاتی درباره منظور بلور از این ویژگی داده شد. بنابر اظهارات دویت، آنچه باعث شده است بلور جهان سوم را هستی‌شناسی‌ای مبهم قلمداد کند این است که از نظر بلور حالت عینیت در نظریه معرفت عینی پوپر مشخص نیست. نقدی که دویت با در نظر گرفتن این نکات بر بلور وارد می‌داند این است که بلور به‌گونه‌ای از حالت عینی جهان سوم می‌پرسد که گویا از حالت عینی جهان اول باخبر است. دویت نتیجه می‌گیرد که باید برای بلور چستی جهان اول و حالت عینی‌اش تردیدناپذیر باشد تا به عینی‌بودن آن جهان اذعان کند. اما وقتی از عینیت جهان اول صحبت می‌کنیم نیازی به اشاره به حالت عینی آن نداریم، چون تشخیص عینی‌بودن امری (مثلاً تحقیق ویژگی‌های ثبوت و غیرشخصی‌بودن برای آن) با تشخیص حالت امر عینی متمایز است. دویت برای روشن‌تر شدن ماجرا سؤالی را بازنویسی می‌کند که بلور در پرسش از حالت عینیت جهان سوم پوپر می‌پرسد: «جهان سوم دقیقاً چیست؟ جهان سوم چه حالتی از وجود دارد؟» در پاسخ دویت از بلور می‌پرسد: «جهان اول دقیقاً چیست؟ جهان اول چه حالتی از وجود دارد؟» (ibid.: 203). دویت برای بیان شفاف منظور خود پرسش مشابهی مطرح می‌کند که حالت وجودی جهان اول را مطالبه می‌کند: «وجود ذرات بنیادی در نظریه اتمی به چه معنایی کم‌تر [از وجود هویات جهان سوم] مبهم است» (ibid.). آنچه دویت سعی دارد از این پرسش نتیجه بگیرد این است که «تردیدهای متافیزیکی‌ای که بر نظریه پوپر وارد است بر ساختار هستی‌شناسی معمولی ما نیز وارد است؛ این تردیدها از جهان سوم پوپر نشئت نگرفته‌اند» (ibid.). در نتیجه، صحبت کردن درباره عینی‌بودن امری وابسته به توضیح درباره حالت عینی آن نیست و بنابراین، ابهام حالت عینی جهان سوم مربوط به نظریه پوپر نمی‌شود، چراکه نظریه پوپر نظریه‌ای در باب نشان‌دادن عینیت جهان سوم است.

ممکن است ترجیح هستی‌شناسی حداقلی ناموجه به نظر برسد، اما جزم دومی که دویت در نظریه بلور رصد می‌کند اشتباه است. دلیل من برای این اظهار این است که وقتی بلور از حالت عینیت صحبت می‌کند منظورش این نیست که نظریه جهان سوم پوپر باید حالت وجودی و عینی خود را توضیح دهد. بلور استدلال می‌کند کاربرد متفاوت گروه‌های اجتماعی از واژه عینی بر حالت‌های وجودی و عینی متفاوتی دلالت می‌کند؛ یعنی حالت عینیت برای گروه‌های مختلف، تحت تأثیر هنجارهای اجتماعی این گروه‌ها، معانی متفاوتی پیدا می‌کند. در نتیجه وقتی پوپر از معرفت عینی صحبت می‌کند و ادعایی دال بر حالت

عینیت آن نمی‌کند، در واقع یکی از این حالت‌های عینی را پذیرفته است. به عبارت دیگر، این‌جا بلور از پوپر می‌خواهد که اول حالت عینیتی که در ذهن دارد را روشن سازد و دوم توضیح دهد که چگونه از بین این حالت‌های عینیت یکی را بر دیگری ترجیح داده است.

۳. نقد می‌نل بر بلور

هوگو می‌نل (Hugo Meynell)، دیگر منتقد بلور، نظریه او را از جنبه‌ای دیگر بررسی می‌کند. به نظر می‌نل، بلور سعی داشته است با معرفی جهان اجتماعی بستری مشاهده‌پذیر برای معرفت معرفی کند، بستری که در آن به جای قلمروی از معانی و اعتبار استدلال‌ها «افراد مشاهده‌پذیر در محیطی مشاهده‌پذیر با یکدیگر تعامل دارند» (Meynell 1974: 191). جهان سوم پوپر با آنچه بلور به جای آن به صورت رفتار افراد و گروه‌ها معرفی می‌کند متفاوت است و این مسئله، به زعم بلور، مانع از به عمل آوردن پژوهش «تجربی» خواهد بود. می‌نل تلاش می‌کند نشان دهد این مشاهده‌ناپذیری درباب نظریه بلور هم وجود دارد و نظریه وی از این جهت مزیتی بر نظریه پوپر نخواهد داشت.

از نظر می‌نل، این که «یک جمله به شکل توالی‌ای از صداها شنیده می‌شود یا به شکل علاماتی بر روی کاغذ دیده می‌شود، اما معنای آن، صدق و کذب آن ...، دیده نمی‌شود» (ibid.) بلور را بر آن داشت تا جهان سوم پوپر را مخالف رویکرد تجربی ببیند. او معتقد است:

من متقاعد شده‌ام که بلور [یا هر فردی] با نوشتن علاماتی بر روی کاغذ منظوری دارد. ... اما این معنا، به نظر بلور، نمی‌تواند موضوع پژوهش تجربی قرار بگیرد ... درست است که من می‌توانم بلور را ملاقات کنم و منظورش را از آنچه نوشته است بپرسم، اما این فقط جای‌گزین کردن صداها با علامت‌هایی است که بر روی کاغذ ایجاد کرده است. (ibid.)

او جای‌گزینی صداها با علامت روی کاغذ را این‌گونه توضیح می‌دهد که حتی اگر ما به داخل مغز افراد دسترسی داشتیم و می‌توانستیم جریان‌های الکتریکی و شیمیایی مغز را هم مشاهده کنیم، باز هم قادر به دریافتن منظور فرد از صداهایی که ایجاد کرده است، یعنی معنای جمله‌ای که می‌گوید، نبودیم.

به نظر می‌رسد منظور می‌نل این است که بلور می‌گوید: چون موجودات جهان سوم مشاهده‌پذیر نیستند، جهان سوم پوپر در مخالفت با رویکرد تجربی به معنای جمله است؛

یعنی پوپر وجود مشاهده‌ناپذیر برای معنای جمله در جهان سوم را پذیرفته است، چون فرد لابد از بیان جمله معنایی را قصد کرده است، درحالی‌که به نظر بلور مشاهده‌ناپذیری این معنایی برخلاف رویکرد تجربی است. استدلال می‌نل این‌طور ادامه می‌یابد که تعاملات اجتماعی (پرسیدن منظور فرد از بیان جمله) را نیز نمی‌توان دلیلی برای مشاهده‌پذیری معنا قلمداد کرد، چراکه حتی با نگاه کردن به داخل مغز افراد نیز چنین معنایی مشاهده نمی‌شود. پس می‌نل نتیجه می‌گیرد: از آن‌جاکه جمله به قصد بیان معنایی نوشته می‌شود و در تعاملات اجتماعی نیز این معنا مشاهده‌ناپذیر است، مشاهده‌ناپذیری معنا در جهان سوم نمی‌تواند دلیلی برای ترجیح نظریه بلور بر پوپر باشد.

این استدلال کاملاً بر مبنای درکی نادرست هم از پوپر و هم از بلور است. می‌نل در توضیح خود از معنادار بودن جمله می‌گوید: می‌دانم جمله نوشته شده بر روی کاغذ معنا دارد؛ اما این معنا مشاهده‌پذیر نیست. پس از آن‌جاکه در تعاملات اجتماعی معنای جمله حتی با نگاه به داخل مغز افراد مشاهده‌پذیر نیست، مشاهده‌ناپذیری معنا در جهان سوم دلیلی برای وجود معنا در جهان اجتماعی نیست. اما از سوی دیگر، نظر پوپر بر این است که جمله می‌تواند به‌طور بالقوه خواننده و درک شود، و معنایش با برداشت‌های متفاوت افراد از آن تغییر نکند. پوپر تحقق فهم معنای جمله را برای توجیه وجود معنا به‌کار نمی‌برد، بلکه می‌گوید معنای جمله عینی و فارغ از وجود شناساست. درحالی‌که می‌نل به‌زعم خود می‌پندارد که چون می‌داند جمله نوشته شده معنی دارد و مشاهده‌پذیر نیست، پس لابد در جهان سوم وجود دارد. هرچند پوپر هرگز در جایی نگفته است که با نگاه کردن به داخل مغز می‌توان به وجود معنا پی برد، اما بر فرض که چنین ادعایی کند، مشاهده‌ناپذیری معنا دلیلی علیه ادعای پوپر خواهد بود، نه به نفع آن. چون پوپر است که ادعا می‌کند معنا در جهان سوم وجود دارد، و اگر طبق ادعای می‌نل فرض کنیم پوپر دانستن معنای جمله را مقدم بر وجود معنا می‌داند، آن‌گاه نشان دادن وجود معنا در ذهن افراد بر عهده پوپر است.

یکی از نتایج نظریه پوپر این است که درک معنای جمله برگرفته از وجود معنا در جهان سوم است، چون جمله همیشه به‌طور بالقوه قابل خواندن است (پس معنای آن عینی است و در جهان سوم وجود دارد). در واقع، وجود معنای جمله است که باعث می‌شود درکی از جمله در ذهن خواننده جمله شکل بگیرد. نقد بلور بر این نظر پوپر این است که درکی که از معنای جمله در ذهن افراد شکل می‌گیرد حکایت از وجود عینی معنای جمله نمی‌کند و این نقد را بر پارادوکس پیروی از قاعده (rule following paradox) لودویگ ویتگنشتاین

(Ludwig Wittgenstein) استوار می‌سازد. بلور از پوپر نخواسته است که وجود مشاهده‌پذیر معنای جمله را نشان بدهد، و بعد از آن که پوپر در انجام این کار ناتوان ماند، تعاملات اجتماعی را به‌عنوان بستر مشاهده‌پذیری برای معنای جمله معرفی کند. نقد بلور دقیقاً از همان زاویه‌ای بر پوپر وارد شده است که می‌نل قصد دفاع از پوپر را دارد؛ یعنی این که اگر فهمی از معنای جمله در ذهن افراد وجود داشته باشد، دلیلی بر وجود عینی نمی‌شود. باین حال بلور، برخلاف می‌نل که می‌گوید با نگاه کردن داخل مغز نیز نمی‌توان وجود معنا را دریافت، استدلال خود را بر این پایه مطرح کرده است که منظور داشتن‌های افراد وجود عینی معنا را نشان نمی‌دهد.

۴. نقد وجیک بر بلور

انتقاد دیگری که از ناحیه دیوید وجیک (David Wojick) بر بلور وارد شده است درباره فروکاست جهان سوم به جهان اجتماعی توسط اوست. وجیک با بررسی شرایط لازم برای فروکاست نشان می‌دهد که فروکاست نظریه پوپر به نظریه بلور چه مشکلاتی به‌هم‌راه می‌آورد.

در فروکاست باید ویژگی‌های دامنه اصلی در دامنه جدید باقی بماند. با در نظر گرفتن این نکته، فروکاست به‌مثابه ابزاری قدرت‌مند برای تحقیق درباره دامنه جدید است، همان‌طور که برای ارائه توضیح درباره دامنه اصلی به‌کار می‌رود. مثلاً باقی‌ماندن ویژگی‌های فرایندهای شیمیایی در روند فروکاست و این که آن‌ها را می‌دانیم به فهم ما از پدیده‌های ریزفیزیکی کمک می‌کند. از طرف دیگر، پدیده‌های ریزفیزیکی باید بتوانند فرایندهای شیمیایی را توضیح دهند. هرچه ویژگی‌های فرایندهای شیمیایی در فروکاستشان به پدیده‌های ریزفیزیکی بیش‌تر باقی بماند، فهم ما از این پدیده‌ها صحیح‌تر خواهد بود، و هرچه صحت فهم ما از این پدیده‌ها بیش‌تر باشد، توضیح ما از آن فرایندها بهتر خواهد بود. حال می‌توان از بلور پرسید: «فهم ما از طبیعت نظریات علمی، استنتاج، و به‌طور کلی هویات متعلق به جهان چه چیزی درباره طبیعت فرایندهای اجتماعی می‌گوید؟» (Wojick 1974: 194).

وجیک در قدم بعدی استدلال خود از مشخصه‌های نظریه علمی نام می‌برد. او می‌گوید: «نظریه علمی را گروهی از انسان‌ها می‌پذیرند، با تدریس انتقال می‌یابد، پایه‌ای برای نوعی از شناخت می‌شود و ممکن است هنگامی که به پرسش کشیده شود، به‌سختی از آن دفاع شود» (ibid.). این موارد همگی مشخصه‌های هنجارند. هنجار است که گروهی آن را

می‌پذیرند، در تعامل‌های اجتماعی انتقال می‌یابد، و دیدگاهی شناختی عرضه می‌کند. اما این همه ویژگی‌ها و مشخصه‌هایی نیست که برای نظریه علمی می‌توان برشمرد. نظریه علمی صدق و کذب می‌پذیرد، بر پایه هم‌خوانی و هماهنگی با شواهد ارزیابی می‌شود، و «برای به‌درستی صحبت کردن درباره آن‌چه وجود دارد گسترش می‌یابد» (ibid.). هنجارها چنین مشخصه‌هایی ندارند. از صادق بودن یا کاذب بودن هنجارها سخن گفته نمی‌شود، آن‌ها بر پایه شواهد تجربی ارزیابی نمی‌شوند، و به این دلیل به‌وجود نیامده‌اند تا درباره اشیای فیزیکی صحبت کنند. به‌نظر وجیک، مدنظر قراردادن چنین مشخصه‌هایی اساس عقلانیت و عینیت علم را می‌سازد. این ناسازگاری میان عینیت مفروض در علم و توافق مفروض در هنجار به‌سبب حضور نداشتن ویژگی‌ها و مشخصه‌های عینی نظریه علمی در هنجار مانع از فروکاست پیش‌نهادی بلور می‌شود.

بنابراین وجیک نتیجه می‌گیرد: اگر قرار باشد فروکاست نظریه علمی به هنجار را بپذیریم، باید فهممان از عینیت را اصلاح کنیم. در صورتی که نظریه علمی را، به‌همان ترتیبی که در بند قبل گفته شد، دارای مشخصه‌های عینی و هنجاری بدانیم، باید مشخصه‌های عینی نظریه علمی را مشخصه‌های هنجاری تلقی کنیم تا بتوانیم بدون مشکل به هنجار فروبکاهیمش. بلور نظریه علمی را به هنجار فرومی‌کاهد و در نتیجه آن، مشخصه‌های نظریه‌های علمی یعنی مفهوم عینیت و عقلانیت را اصلاح می‌کند و آن‌ها را با مشخصه‌های هنجار مثل توافق اجتماعی توضیح می‌دهد. اما حالتی دیگر از فروکاست می‌توان تصور کرد که در آن، هنجار را به نظریه علمی فروبکاهیم. پذیرفتن چنین فروکاستی، با توجه به مشخصه‌های عینی و هنجاری‌ای که برای نظریه علمی مطرح شد، منوط به اصلاح فهممان از هنجار است. باید مشخصه‌های هنجاری نظریه علمی را مشخصه‌هایی عینی بدانیم، و مفهوم هنجار را نیز عینی تلقی کنیم تا بتوانیم بدون مشکل هنجار را به نظریه علمی فروبکاهیم. وجیک هنجار را به نظریه علمی فرومی‌کاهد و در نتیجه آن، مفهوم توافق و دیگر مشخصه‌های هنجار را اصلاح می‌کند و آن‌ها را با مشخصه‌های عینی توضیح می‌دهد. بنابراین، وجیک سعی می‌کند هنجار را با مشخصه‌های عینی توضیح دهد.

از آن‌جا که بلور نظریه علمی را هنجاری می‌داند، جهان سوم پوپر را نیز در چهارچوب هنجاری توضیح می‌دهد. وجیک هنجار را به نظریه علمی فرومی‌کاهد؛ بنابراین باید مفهوم هنجار را اصلاح کند، چراکه باید نشان دهد مشخصه‌های هنجاری نظریه علمی عینی‌اند. او می‌گوید: «نظریات علمی ساختاری هنجاری‌اند. اما دستاور این ترادف این است که هنجارها عینی‌اند؛ چون در تلاش برای یافتن صدق صورت‌بندی شده‌اند» (ibid.). هنجارها

«ساختار نظریه‌ای دارند و بر مبنای آزمون و آزمایش ساخته شده‌اند، تا مانند نظریات رفتار کنند» (ibid.). در واقع او ادعا می‌کند که بلور نظریات را با استفاده از چهارچوب هنجارین (که عینیت در آن هنجاری است) توضیح می‌دهد. اما می‌توان هنجار را با استفاده از چهارچوب نظریات علمی (که عینیت در آن وجود دارد) توضیح داد. در این حالت، به‌زعم وجیک، عینیت در فروکاست ناپدید نمی‌شود. پس هنجارها عینی‌اند، چون به‌قصد یافتن صدق عینی نظریه به‌وجود آمده‌اند. او نتیجه می‌گیرد: در این معنا از مفهوم هنجار، این هنجارهایند که می‌توان آن‌ها را به نظریات علمی فروکاست.

به‌نظر نمی‌رسد چنین استدلالی معتبر باشد. از نظر وجیک، بلور «نظریات را با ساختاری از هنجارها یکی تلقی کرده است» (ibid.)؛ اما نسبت دادن چنین ادعایی به بلور اشتباه است. بلور عینیت نظریه را امری اجتماعی یا برآمده از هنجار تلقی می‌کند (نه این‌که عینیت نظریه را هنجار در نظر بگیرد). احتمالاً بلور هم مانند وجیک مشخصه‌های عینی و هنجاری نظریه علمی را بپذیرد. اما نظریه او ناظر به وجه عینی این نظریات است که برخلاف پوپر آن را هنجاری می‌داند. آنچه بلور در روش انتقالی انجام داده است نه فروکاست نظریه علمی به هنجار، بلکه فروکاست جهان سوم به جهان اجتماعی است. او درمقابل نظریه پوپر، که عینیت نظریه علمی را موجودی جهان‌سومی معرفی می‌کند، جهانی اجتماعی پیش‌نهاد می‌کند که «عینیت معرفت [یا نظریه] برآمده از وجودش به‌شکل مجموعه‌ای از باورهای پذیرفته‌شده گروه اجتماعی است» (Bloor 1974: 76). به‌عبارت‌دیگر، بلور عینیتی را که برای نظریه تلقی می‌شود حاصل توافق اجتماعی یا هنجاری می‌پندارد. نظریه بلور نظریه‌ای درباره عینیت است، نه نظریات علمی.

۵. نتیجه‌گیری

از میان سه نقدی که بر روش انتقالی بلور در این نوشته بررسی کردم، به‌نظر نقد دویت مبنی بر رد ابهام جهان سوم از همه به نتیجه، یعنی رد استدلال بلور، نزدیک‌تر است. اگر براساس هستی‌شناسی متهوران‌ه‌ای که دویت مطرح می‌کند (و در آن ادعا می‌کند هستی‌شناسی‌ای پذیرفته می‌شود که سازگاری بیش‌تری با شناخت ما دارد) جهان سوم پوپر موجه باشد، در این صورت می‌توان به‌نفع نظریه معرفت پوپر درمقابل نظریه معرفت بلور استدلال کرد. اما در همین مورد هم دیدیم که دویت حرفی درباره حالت عینی جهان سوم ندارد و به‌نظر می‌رسد برداشت او از حالت عینیتی که بلور از آن سخن می‌گوید اشتباه است.

البته می‌توان به نظریات پوپر و بلور از زاویه دیگری نگریست. جف کوچان در خوانشی که از پوپر ارائه کرده است می‌گوید: نقد پوپر بر تفسیر جامعه‌شناختی از علم منحصر به رد «تبیینی است که پدیده‌های عینی را صرفاً با فروکاست آن‌ها به مشخصه‌های ذهنی افراد» توضیح می‌دهد و شامل رد «ارتباط علی پدیده‌های اجتماعی» (Kochan 2009: 297) نمی‌شود. در واقع شاید بتوان گفت نظریه معرفت عینی پوپر حول این ایده شکل گرفته است که معرفت را از فرایندهای ذهنی افراد متمایز سازد، در حالی که نظریه بلور در مورد خاستگاه معرفت است. بنابراین شاید بتوان درباره سازگاری این دو نظریه استدلال کرد.

پی‌نوشت

۱. انواع مختلفی از ارزش‌ها وجود دارند که توسط یک یا چندین عامل (agent) تجسم می‌یابند. برای عامل (x) که ارزش (v) را پذیرفته است، لیبی صورت کلی و پایه‌ای آن را این‌طور مطرح می‌کند: «x ارزش می‌داند که امر v با ارزش v توصیف شود» (Lacey 1999: 27). لیبی تصریح می‌کند به‌ازای نمونه‌های متفاوت v ارزش‌های متفاوتی مطرح می‌شوند. هنگامی که v برابر با فرد باشد، v برابر با ارزش‌های شخصی خواهد بود. اگر منظور از v ارتباط و تعامل میان اشخاص باشد، v ارزش‌های اخلاقی است. به همین ترتیب، اگر v یک نهاد باشد، v ارزش‌های نهادی است و اگر v جامعه باشد، v ارزش‌های اجتماعی است. اگر نظریات علمی یا بدنه سازمان‌دهی شده باورها باشد، آن‌گاه v ارزش‌های شناختی خواهد بود (ibid.).

کتاب‌نامه

- Bloor, David (1984), "A Sociological Theory of Objectivity", *Royal Institute of Philosophy Supplements*, vol. 17.
- Bloor, David (1974), "Essay Review: Popper's Mystification of Objective Knowledge: KR Popper, Objective Knowledge: an Evolutionary Approach", *Science studies*, vol. 4, no. 1.
- DeWitt, Larry W. (1975), "On Bloor's Transformation of Popper's Pluralism", *Social Studies of Science*, vol. 5, no. 2.
- Kochan, Jeff (2009), "Popper's Communitarianism", in: *Rethinking Popper*, Zuzana Parusniková and Robert S. Cohen (eds.), Springer, Dordrecht.
- Lacey, Hugh (1999), *Is Science Value Free? Values and Scientific Understanding*, Routledge.
- Meynell, Hugo (1974), "David Bloor's Reductio Ad Absurdum of 'Objective' Truth", *Science Studies*, vol. 4, no. 2.
- Popper, Karl Raimund (1972), *Objective Knowledge: An Evolutionary Approach*, Clarendon Press.
- Wojcik, David (1974), "The Norm of Rationality or the Rationality of Norms", *Science Studies*, vol. 4, no. 2.

